پژوهش نامهٔ قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

شمارهٔ ۲۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۸
صص ۷ـ۳۱ (مقاله پژوهشی)

No. 25, Autumn & Winter 2019/2020

نگاهی نو به حقیقت معنای تفقه در دین و حکم آن

فاطمه انصاری[۱]، رضا نیکخواه[۲]، سیدمهدی قریشی[۳]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۳۱ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

واضع دین، خداست و اوست که دین واحد إلی یوم القیامه را از طریق وحی به رسولانش و سپس به خلق ابلاغ کرده است. این دین واحد نزد انبیای الهی به ودیعه گذاشته شده و آنان مکلف به ابلاغ آن به اهل زمان خویش بوده اند، تا اینکه وجه اتم و اکمل این دین واحد در زمان حضرت ختمی مرتبت(ص) به منصه ظهور می‌رسد. تدقق در آیات قرآن کریم افاده این مطلب را می‌کند که دین واحد نزد خداوند همان اسلام است، و حقیقت اسلام، ولایت حضرت امیرالمومنین(ع) است. فقه مساوق فهم عمیق در دین؛ و تفقه، نوعی تفهم و تعقل در ولایت و تحصیل معرفت امام هر زمان است. لذا مستفاد از نصوص و مثبتات أدله، مقصود از تفقه در دین در آیه شریفه لیتفقهوا فی الدین، تعمق در ولایت و معرفت امام در هر عصر است که در این عصر وجود نازنین حضرت بقیهٔ الله(عج) می‌باشد. براین اساس، حکم تفقه در دین، واجب نفسی، عینی و مولوی است. یعنی نفس تفقه در دین یا نیل به معرفت امام هر زمان، مطلوب مولی و بر ذمه همه مکلفین بقدر تعقل ایشان است و ترک این واجب مولوی ملازم با عقاب و عدم پذیرش سایر اعمال است. این پژوهش با رویکردی تحلیلی و با نگاهی نو به بررسی حقیقت تفقه در دین و حکم آن می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: *تفقه، تفقه در دین، معرفت امام، واجب نفسی، واجب عینی، آیه نفر*

---

۱. دانشجوی دکتری فقه و حقوق اسلامی دانشگاه ارومیه، استاد مدعو دانشگاه قم، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم (نویسنده مسئول)؛ Fa.ansar92@gmail.com

۲. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه ارومیه.

۳. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه ارومیه.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

مقدمه

اساس منابع اجتهاد و استنباط در شریعت مقدس اسلام، ثقلین می باشد. خطابات تشریعی در ثقلین، ظواهر و بطونی دارد که این هم موافق أعلی درجات مقامات فصاحت و بلاغت است و هم ذخیره‌ای برای آیندگان می‌باشد؛ بعبارت دیگر از آنجا که ثقلین تبیان کلّ شیء می باشند، بیان کلام با وجوهات متکثر، رافع مقتضیات مکلفین با سطوح عقلی مختلف الی یوم القیامهٔ خواهد بود.

به همین سبب ملاحظه می شود که در أخبار واصله، فقاهت، متوقف بر معرفت معاریض کلام و لحن قول می باشد. تا آنجا که به اراده شارع مقدس، بعثت خاتم الأنبیاء(ص) که حجة الله علی العالمین می‌باشند، بالتّعریض بوده است.[۱]

به عنوان نمونه می توان به کلام امام صادق (ع) اشاره نمود که آن حضرت فرمود: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهاً حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهاً لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ» (ابن بابویه، معانی الاخبار، ۲؛ مجلسی، ۱۸۴/۲)؛ هیچ یک از شما فقیه نمی‌شود، مگر آن که معانی پنهان و اشارات کلام ما را بشناسد، همانا سخنی از سخنان ما تا هفتاد تفسیر دارد[۲] که برای همه آنها پاسخ داریم. ایشان در جای دیگر می فرماید: «إِنَّا وَ اللَّهِ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهاً حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ» (ابن شهرآشوب، ۹۵/۳)؛ به خدا قسم ما فردی از شیعیان خود را فقیه نمی شماریم، مگر آن گاه که لحن قول ما را بشناسد.

بیان مطلب آنکه معاریض، اشارت یا کلام غیرمصرحی است که دلالات موسع و نامتناهی دارد، به گونه‌ای که معرفت به آن موجب ایصال به مراد متکلم می‌شود.

---

۱. فَبَعَثَهُ اللَّهُ بِالتَّعْرِيضِ لَا بِالتَّصْرِيحِ وَ أَثْبَتَ حُجَّةَ اللَّهِ تَعْرِيضاً لَا تَصْرِيحا. (طبرسی، ۲۵۵/۱)

۲. «إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْناً وَ لِلْبَطْنِ بَطْن، إِلى سَبعُين بَطناً» (کوفی، ۱۷) قابل ذکر است که در حدیث امام صادق (ع) تعریض معنای ویژه‌ای دارد که بیشتر کنایه و پاسخ‌های غیرجدی و تقیه‌ی را شامل می‌شود (نک: بهبودی، ۳۴؛ تعریض، معارض).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

همانطور که ذکر شد، تعریض در کلام ثقلین، متکثر و بلاتحدید است، و لذا برای کشف مراد شارع، باید کشف غطاء و ستر نمود (چنانچه حجیت ظواهر نیز از همین باب می باشد)، و این همان دلیل ضرورت "تفقّه در معاریض کلام مولی" و بعبارت أدقّ "معانی الأحکام" است. و مسلم است که این مهمّ بقدر ما آتاهم الله من العقول برای مکلفین مقدور خواهد بود.

تشریح خلأ فقاهتی و پژوهشهای فقهی

فقها و مجتهدین در جمیع اعصار به تدبر، تفقه و معرفت در لحن قول و معاریض کلام أئمه معصومین(ع) اهتمام داشته اند. در واقع هرچند ایشان در تالیف رسائل خویش به إستنباط و إفتاء در ظواهر احکام پرداخته اند، اما إرصاد حرکت فقاهتی آنان در أدوار مختلف تاریخ تداعی کننده این مهم است که تفقه در معاریض کلام و بطون أحکام با تأسی از مصادر شریعت، هدف غایی آنان بوده است. چنانچه ملاحظه می شود تالیف کتبی با عناوین: علل الشرایع، معانی الأخبار، اسرار الأحکام، أسرار العبادات، أسرار الصلاة، أسرار الحج و ... که در میان فقها از اعصار گذشته تاکنون رایج بوده، در همان راستای هدف غایی تفقه در دین بوده است. لیکن بررسی آثار موجود حاکی از این مطلب است که توجه علمای سلف تاکنون معطوف به أسرار و بطون أحکام باقی مانده، و بررسی اصل فلسفه و معانی احکام مغفول مانده است. حال آنکه تدقّق در نصوص بیانگر اهمیت خاص مقوله اجتهاد معانی الأحکام است، بلکه اساس تفقه، إبتناء بر معرفت به معاریض و کلام و لحن قول شارع مقدس و موالیان أمر دارد و فقاهت، بدون توجه به این مهم، موجب خروج تخصصی از معنای فقیه می شود؛ زیرا اجتهادِ معانی الاحکام، اعم از علل، فلسفه، بطون، حقایق و اسرار احکام بوده و غرض از مطالعه آن ایصال به بسیط أحکام تشریعی است. لذا همّ ما در این مقاله، مستفاد از مستندات مزبور، پرداختن به معانی أحکام در بخش حقیقت تفقه در دین است و لذا ضرورت دارد که مفاهیم مرتبط با علم فقه؛ حقیقت معنای فقه، تفقه، دین را در این بخش متعمقانه تشریح کنیم و با بصیرتی غضّ به بررسی حکم تفقه در دین بپردازیم.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

۱ـ حقیقت معنای فقه و تفقه

فقه به عنوان برترین عبادات و اساس دین اسلام معرفی شده است.[۱] فقه در لغت به معنای فهم و إدراک دقیق، عمیق، ژرف نگرانه و موشکافانه در یک موضوع است. (قرشی، ۱۹۸/۵؛ مصطفوی، ۱۴۸/۹ـ۱۲۳) فقیه در لغت به کسی گفته می شود که متصف به صفت مزبور باشد، یعنی مقتضای کلام را با ریزبینی موشکافی و درک کند. (هروی، ۱۲۶/۲) تفقّه که در باب تفعّل است، با لحاظ قاعده زیادة المبانی تدلّ علی زیادة المعانی، دلالت بر اهتمام و اجتهاد برای فهم عمیق و دقیق می کند. در اصطلاح واژه «فقه» در حال حاضر تبدیل به یک اصطلاح برای علم خاصی شده است که آن عبارتست از: «علم شریعت و استنباط احکام شرع». اما به عنوان یک قاعده کلی اگر بخواهیم پی به معنای حقیقی فقه ببریم، ضرورتا باید به آیات و روایات مراجعه کنیم (نه به معنای اصطلاحی آن)، و با استقصا از خود نصوص معنای این واژه را دریابیم، نه اینکه برای فهم روایات، سراغ اصطلاحات برویم. بنابراین برای فهم معنای «فقه»، وارد بررسی آیات شریفه حضرت قرآن و کشف دلالات آن به معاضدت أخبار می‌شویم.

۱ـ۱. دلیل اول: آیه نفر (لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين)

خداوند در آیه ۱۲۲ سوره مبارکه توبه می‌فرماید: «**فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين**»؛ پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند. این عبارت آیه شریفه با تحضیض آغاز شده است؛ یعنی مکلفین، تحریض به تفقه در دین شده اند. و چون ادات تحضیض بر سر فعل ماضی وارد شد، پس معنای توبیخ و سرزنش را هم إفاده می کند. به بیانی دیگر چون بسترِ تفقه در دین در جمیع أزمنه متصور است، شارع مقدس کسانی را که به فعل تفقه در گذشته نپرداخته اند، توبیخ نموده و آنان را تحریض بر تفقه می‌کند. و از همین بررسیِ مدلول اولیه و ظاهری،

---

۱. «إنّ لکلّ شیء دعامة و دعامة هذا الدین الفقه» (پاینده، ۳۳۳)؛ «مَا عُبِدَ اللَّهَ بِشَیْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهٍ فِی دِینٍ» (طوسی، ۴۷۴؛ متقی الهندی، ۲۶۱/۱۰)؛ «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِقْه». (صدوق، ۳۰/۱)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

شدت رغبت شارع به تفقه در دین روشن می‌شود.

ظهور آیه شریفه و قراین مقالیه دلالت بر این مهم دارد که مقصود از تفقه در دین، علم به أحکام عملی نیست، فقها برای اثبات این ظهور، ادله مختلفی اقامه کرده اند و از جمله اینکه تفقّه در آیه شریفه مقید به إنذار الناس و تبلیغ الدین شده، پس مراد از فقه، "فهم و شناخت عمیق دین" است، نه صرف علم به ظاهر احکام شرع. تفقه در دین دربردارنده معنایی بسیار عمیق تر از آنچه که در اوهام و تصور است، می باشد. پس معنای فقه در نصوص چیزی جدای آن معنای متصور معمول به می‌باشد. «**لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين**» یعنی بروید و حقیقت دین (معانی احکام) را بشناسید، نه صرف اینکه علم به ظاهر شرایع پیدا کنید؛ مانند اینکه بدانیم قلمرو غَسل وجه و ید تا کجاست، این مطالب جزو ظواهر است. از آیه شریفه استنباط می‌شود که معنای تفقه در دین، ایصال به حقیقت دین و معانی احکام است. ترمذی از مجتهدان و موثقان نزد اهل سنت معترف است: «أَنَّ الْفِقْهَ بِالشَّيْءِ هُوَ مَعْرِفَةُ بَاطِنِهِ، وَالْوُصُولُ إِلَى أَعْمَاقِهِ، فَمَنْ لَا يَعْرِفُ مِنَ الْأُمُورِ إِلَّا ظَوَاهِرَهَا لَا يُسَمَّى فَقِيهًا» (رشیدرضا، ۳۵۲/۹)؛ فقه به چیزی شناخت باطن آن و رسیدن به ژرفای آن است آن کس که فقط ظواهرامور را می‌شناسد فقیه نیست.

مؤید بر مدعا خصوص موارد استعمال آیه نفر می باشد که معرفت امام است: «إذا حدث علی الإمام حدث کیف یصنع الناس؟ أین قول اللّه عز و جل: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُون»؛ از معصوم پرسیده می شود: اگر امامی از دنیا رفت تکلیف چیست؟ امام (ع) در پاسخ فرمودند: مگر به آیه نفر توجه ندارید؟ [باید فحص و جستجو کنید یا امام را بشناسید] (کلینی، ۳۷۸/۱) اینکه معصوم در وجوب معرفت امام به آیه نفر استدلال کردند معلوم می‌شود که مراد از وجوب تفقه در دین که در آیه بیان شده، همان معرفت امام است.

برای درک أفضل و أحسن این معنا از روایت دیگری که ذیل آیه شریفه ۱۲۲ سوره توبه آمده استفاده می‌کنیم. این روایت که در مقام تشریح معنای فقه است، می تواند أدل الدلیل برای تایید مقصود ما باشد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

امام صادق(ع) می فرماید: «تَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ مِنْکُمْ فَهُوَ أَعْرَابِیٌّ»؛ در دین تفقه کنید، پس همانا کسی از شما که در دینش تفقه نکند، أعرابی است. (مجلسی، ۲۱۵/۱) آغاز روایت شریفه با صیغه امر است که ظهور بر وجوب دارد، سپس امام (ع) علت وجوب را در جمله بعد تبیین می فرمایند. یعنی تفقه در فهم دین بخاطر این است که اگر کسی تلاش در این فهم نکند، أعرابی است. پس از مفاد این روایت به دست می آید که عدم تفقه مساوق اعرابی بودن است. محتوای روایت مذکور، با أسناد دیگری در منابع آمده است: همان حضرت (ع) می فرمایند: «عَلَیْکُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِی دِینِ اللَّهِ وَ لَا تَکُونُوا أَعْرَاباً، فَانَّهُ مَن لَم یَتَفَقَّه فی دینِ الله لَم یَنظُرِ اللهُ الیهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَم یُزَکِّ لَهُ عَمَلاً». (کلینی، ۳۱/۱) بار دیگر در این روایت حضرت در سیاق و هیئت امر، به تفقه در دین دستور می فرمایند. امر بر تفقه در قالب جمله مرکبی است که صدر آن پایه و بیانگر مراد اصلی حضرت می‌باشد و ذیل آن پیرو و بعبارتی می‌تواند مفسّر کلام ایشان باشد. اتصال جملات پایه و پیرو با حرف "واو" است.

به طور کلی استعمال "واو" در زبان عربی جهت ایجاد نسبت میان معانی مختلف و ارتباط بین مفاهیم است. به بیانی دیگر تفقه در تقابل با أعرابی قرار گرفته که مفسّر معنای فقه است. یعنی کسی که در فهم دین تلاش نمی کند، أعرابی است. همانطور که ملاحظه شد، اسلوب و سیاق این روایات واحد است. تعریف فقه در این روایات در قالب «تعرف الاشیاء بأضدادها» بیان شده است. به عبارت دیگر "مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ" مساوق "أَعْرَابِی" است؛ «تَفَقَّهُوا وَ إِلَّا أَنْتُمْ أَعْرَابٌ جُهَّالٌ». یعنی کسی که فهم عمیق در دین ندارد، أعرابی یا بسیار جاهل است.

حضرت قرآن در آیات شریفه مختلفی به معنای أعرابی تصریح می‌فرماید، مانند: سوره مبارکه سوره توبه، آیه شریفه ۹۷: «**الْأَعْرابُ أَشَدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلَّا یَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللَّه عَلی رَسُولِهِ**». این آیه شریفه دلالت مستقیم در تبیین معنای أعرابی دارد، و حکم و موضوع را روشن می‌فرماید. چون می‌فرماید اینان "أَجْدَرُ أَلَّا یَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللَّه"؛ یعنی أحق یا سزاوارترند به جهل در دین خدا، که این همان تعریف أعرابی است؛ یعنی کسی که در حقیقت دین خدا تفهّم نکرده و جاهل به حدود دین است. و هم به حکم أعرابی

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

بودن تصریح دارد، چون می فرماید: "أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً"؛ یعنی کفر و نفاق کسی که در حقیقت دین خدا تأمل ننموده، سخت‌تر یا شدیدتر است.

همچنین حضرت امیرالمؤمنین(ع) أعرابی را در کلام ذیل تعریف می فرمایند: «وَ لَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَ لَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ». (شریف‌الرضی، ۲۴۰) حضرت علی(ع) در تعریف جفاۀ جاهل به دو قید تصریح می‌فرمایند: عدم تفقه در دین و عدم تعقل در شناخت خداوند. پس با مفاد این روایت معلوم می شود که أعراب یا جفاۀ جاهل همان کسانیند که در دین تفقه و تعقل ندارند. پس أعرابی در ظاهر یعنی جاهل، و در اصطلاح یعنی کسی که در حقیقت و بطون دین خدا تفقه و تعقل ندارد. این موضوع له برای أعرابی جاهل، روایت متواتر نبویِ ذیل را که مقبول نزد عامه و خاصه می‌باشد، متبادر به ذهن می‌کند که اولا ذیل دلیل مبحوث عنه (آیه نفر) وارد شده و ثانیا مؤیدیست در إثبات معیت شأن نزول آیه نفر با مدعا: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» یا «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (کلینی، ۳۷۸/۱؛ تفتازانی، ۲۷۵/۲؛ شبستری، ۱/۲۶)) بنابراین وفق آیات شریفه و نیز با رجوع به ذخایر و کنوز حدیثی به دست می آید که منظور از اعرابیِ جاهل که متفقه در دین نیست، کسی است که به امام زمانش معرفت ندارد.

۱ـ۲. دلیل دوم: روایت امام باقر(ع)

حال با لحاظ قاعده «ثبوت شی لشیء فرع ثبوت مثبت له»؛ پس از ثبوت مثبت له تفقه، نوبت به ثبوت فروعات آن می رسد. امام باقر (ع) می فرماید: «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ»؛ یعنی تمام کمال تفقه در حقیقت دین، شکیبائی بر ناگواریها و اندازه گیری در معاش و زندگی می‌باشد. (مجلسی، ۱۷۲/۷۵؛ النمری، ۲۵۶/۱) کمال هر چیزی عبارتست از اینکه غرض از آن چیز حاصل شود.

توضیح اینکه اگر همه أجزای یک شیء موجود باشد، به آن "تمام" اطلاق می شود، اما مادامیکه شیء به غایت و غرض خود نرسیده باشد، ناقص است و کامل نیست. پس کمال یک شیء، إیصال مغیا به غایتش است. حضرت باقرالعلوم(ع) در صدر کلامشان، با اسلوب

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

تاکید که با هدف تثبیت مطلب در مخاطب و رفع شک و تردید در او صورت می گیرد، می‌فرماید: کل کمالی که برای انسان قابل تصور است در سه چیز می‌باشد. به بیانی دیگر غرض شارع از کمال انسان، آنگاه تامین می شود که تفقه در دین، صبر بر نوائب و تقدیر معیشت حاصل گردد. با توجه به اینکه معنای حرف عطف، مطلق الجمع بین معطوف و معطوف علیه است، پیوند این سه مورد حاکی از اشتراک متعاطفین تحت حکم واحد می باشد و این موردِ اول فی‌الواقع معطوف علیهی است که دو مورد دیگر متوقف بر آن است، و کلام حضرت کاظم(ع)[1] قرینه منفصله و مؤید این استنباط است. پس غایت کمال در امر تفقه در حقیقت دین است که آن هم تفقه در معرفت امام زمان است، و نباید تصور شود که این کلام دلالت معنایش مبالغه است، بلکه بنابر اصالۀ الحقیقۀ، کاملا و تطابقا ظهور در حقیقت دارد.

در سخن دیگری امام صادق(ع) می فرمایند: حقیقت ایمان بنده در او به کمال نرسد، مگر اینکه در او سه خصلت ایجاد شود: تفقه در دین، اندازه گیری صحیح در امر معاش، و صبر بر مصائب.[2] (مجلسی، ۳۰۰/۶۴؛ ابن شعبه حرانی، ۳۲۴)

این روایت نیز موید دیگری بر روایت پیشین است. در اینجا حضرت می‌فرماید که: اولا حقیقتِ ایمان مراتبی دارد، چون فعل مستعمل از ماده تکمیل و در هیئت استعمال است. ثانیا نهایت کمال برای حقیقت ایمان با سه خصلت مذکور در روایت حاصل می‌شود. استعمال ادات غایت "حتّی" در حدیث مزبور مفید فایده همین معناست. این سه خصلت با لحاظ قراین منفصله در ابواب روایی ذیل عناوین فقه و علم (مانند روایت حضرت کاظم(ع)) می تواند از باب ذکر خواص بعد عام باشد، یعنی امر تفقه در دین می تواند جامع آن دو خصلت دیگر باشد. بنابراین تا مکلف به ثلاث خصال که از جمله آن تفقه در دین است، نرسد، به حقیقت ایمان نائل نخواهد شد. لذا تفقه در دین به مثابه مقدمه واجب برای

---

۱. «إِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا».

۲. «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ ثَلَاثٌ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ وَ الصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

حقیقت ایمان است؛ یعنی مادامیکه تفقه در دین حاصل نشده باشد، حقیقت ایمان به دست نخواهد آمد و این بسان نمازی است که بدون وضو إقامه شده، گرچه مکلف إتیان صلاة نموده اما مأتی به ممتثل نبوده است. و به دلیل اهمیت و جایگاه علم فقه است که حضرت مولی(ع) می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا تَفَقُّهَ فِيه»؛ هیچ خیری در دینی که در آن تفقه نیست، نمی‌باشد. (برقی، ۵/۱؛ مجلسی، ۱۷۴/۱) أمیر الکلام با قراردادن لای نفی جنس در صدر کلام، جنسِ هرگونه خیری را از دین بدون تفقه منتفی فرمودند. یعنی از دینی که در آن تفقهی نبوده، هیچ خیری صادر نمی‌شود. نیز امام صادق (ع) در همین راستا می فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ»؛ اگر خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، او را فقیه در دین می‌کند. (کلینی، ۳۲/۱؛ العسقلانی، ۳۳۹/۵؛ الترمذی، ۴۴/۱۰؛ ابن حنبل، ۹۷/۴) از این کلام حضرت صادق (ع) به دست می‌آید که تفقه در امر دین با عنایت مولی بر مکلف قابل تحقق خواهد بود.

۲ـ حقیقت معنای دین

۱ـ۲. دلیل اول

حال پس از تشریح این مطالب و قبل از بررسی حکم مسئله، ضرورت دارد تا در خصوص متعلق موجود در این بحث ـ دین ـ مباحثی مطرح شود. توضیح اینکه آنچه در خطابات قرآن و الحان حضرات ائمه(ع) در خصوص فقه مورد تصریح قرار گرفته است، تفقه در دین است. به عنوان نمونه نص آیه شریفه ۱۲۲ سوره مبارکه توبه می فرماید: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين». منطوق کلام معصومین در روایات نیز أمر به تفقه با متعلق دین است، مانند: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ». (ابن شعبه حرانی، ۴۱۰) بنابراین اصطیاد از این موارد و نمونه‌های بسیار دیگر حاکی از این مطلب است که تفقهی که مأموربه مولی در این اوامر است باید در دین باشد. پس مداقه در حقیقت معنای دین اهمیت می یابد. طبق نص صریح کلام اهل بیت(ع) دین جز ولایت امیرالمومنین(ع) نیست. چنانچه در تفسیر سوره مبارکه آل‌عمران «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام» آمده است: «الْإِسْلامُ قَالَ التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

بِالْوَلَایَهْ». (ابن شهرآشوب، ۹۵/۳؛ مجلسی، ۳۴۱/۳۵) این آیه شریفه یک جمله اسمیه است: «الدِّینَ» اسم «إِنَّ» و «الْإِسْلامُ» خبر «إِنَّ» است، همچنین الف و لام در کلمه «الدین» الف و لام استغراق است، پس دین به معنای أتم و أکمل آن در این آیه شریفه قصد شده است. دین، اسلام است، و اسلام هم تسلیم شدن در برابر ولایت حضرت علی (ع) است، پس: «إِنَّ الدِّینَ هو تسلیم لعلی بن ابیطالب (ع) أی الولایهْ». همچنین أمیرالمومنین علی (ع) در یکی از خطبات خویش تصریح می فرماید: «أنا دیّان الدین». (حافظ برسی، ۲۵۸) نیز در تفسیر آیه شریفه «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَق» از لسان امام کاظم (ع) آمده است: «هُوَ الَّذِی أَمَرَ اللَّه وَ رَسُولُهُ بِالْوَلَایَهْ لِوَصِیِّهِ»، سپس آن حضرت تصریح می فرماید که: "دِینُ‌الْحَق" همان "الْوَلَایَهْ" است. (کلینی، ۴۳۲/۱؛ استرآبادی، ۶۶۱). همچنین امام رضا(ع) ذیل آیه ۱ سوره مبارکه ماعون «أَ رَأَیْتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالدِّین»، تصریح فرمودند: تکذیب دین، تکذیب ولایت علی بن ابی طالب (ع) است. نیز در روایات بسیاری از أئمه معصومین نقل شده است که «الدِّینُ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِب» است. (مجلسی، ۳۶۷/۲۳؛ بحرانی، ۷۶۸/۵) به همین دلیل بود که وقتی رسول‌الله ولایت علی بن ابی طالب(ع) را ابلاغ کرد، از جانب خداوند تبارک و تعالی این آیه شریفه نازل شد: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلام»؛ یعنی دین با ولایت حضرت امیرالمومنین(ع) به مرحله إتمام و إکمال رسید. (مجلسی، ۳۴۱/۳۵؛ خوارزمی، ۱۱۷/۱)

۲ـ۲. دلیل دوم: آیه «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً»

خداوند تبارک و تعالی در آیه ۱۳ سوره مبارکه شوری خطاب به حضرت ختمی مرتبت(ص) می فرماید: «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی أَنْ أَقیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فیهِ»؛ برای شما از دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود، و [نیز] آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

آیه شریفه ظهور در وحدت دین دارد. یعنی تشریع دین برای انبیای الهی واحد بوده، و اگر قراینی دال بر منسوخ شدن پاره ای از احکام در شرایع سابق ملاحظه می‌شود، این به معنای بطلان آن احکام نیست، بلکه حاکی از اتمام ظرف زمانی آن حکم است، زیرا برخی احکام مختص قوم خاص و متعلق به زمان محدودی بوده اند. چنانچه ملاحظه می شود عبارت شریفه: «**لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً**»؛ یعنی دین واحد است، اما شریعتها متفاوت است. همچنین دین و اقامه آن در آیه شریفه اطلاق دارد و جهتی برای تقیید نیست، چون اگر مقید بود، باید جهات دین را معطوف به قیودی می کرد، حال آنکه عبارت دوم آیه (یعنی اقامه دین) نیز در اطلاق خود باقیست. پس می‌توان گفت که دین، اعم از احکام است.

خداوند متعال تمام آنچه از عقاید و شرایع که اهل هر زمان بدان نیاز داشته اند به رسولانش وحی کرده است، تا اینکه وجه جامع جمیع آنها زمان حضرت ختمی مرتبت(ص) به ظهور رسید. الف و لام در کلمه "الدین" الف و لام عهد است، یعنی واضع دین، دین معهود را نزد انبیاء به ودیعه گذاشته، به آنها وصیت و وحی کرده که در آن دین معهود تفرقه نکنند، و وحدت آن را حفظ نموده، در آن اختلاف نکنند.

این مطلب که دین و شرایع آن نزد خداوند واحد بوده و آن دین معهود را به انبیائش وحی فرموده است، در ظهور بسیاری از آیات حضرت قرآن تایید می شود: سوره مبارکه بقره، آیه ۱۳۶[۱] و سوره مبارکه آل عمران، آیه ۸۴[۲] و سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۵[۳].

حال جهت تبیین مراد شارع از دین معهود و اثبات این مهم که دین معهود همان ولایت است و این معنا نه تنها در زمان حضرت ختمی مرتبت (ص) بلکه در زمان جمیع انبیاء مطرح بوده، ادله ذیل را اقامه می‌کنیم:

---

۱. «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهيمَ وَ إِسْماعيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عيسى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُون»

۲. «قولوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهيمَ وَ إِسْماعيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عيسى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُون»

۳. «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

۲ـ۲ـ۱. روایت اول

رسول خدا(ص) خطاب به ابوذر فرمود: «**لَوْ لَا عَلِيٌّ مَا بَانَ حَقٌّ مِنْ بَاطِلٍ وَ لَا مُؤْمِنٌ مِنْ كَافِرٍ وَ لَا عُبِدَ اللَّهُ لِأَنَّهُ ضَرَبَ رُءُوسَ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى أَسْلَمُوا وَ عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ ثَوَابٌ وَ لَا عِقَابٌ وَ لَا يَسْتُرُهُ مِنَ اللَّهِ سَتْرٌ وَ لَا تَحْجُبُهُ مِنَ اللَّهِ حِجَابٌ وَ هُوَ الْحِجَابُ وَ السِّتْرُ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً**»؛ اگر علی نبود حق از باطل و مؤمن از کافر شناخته نمیشد، و خدا عبادت نمی گردید، زیرا علی (ع) بود که رئوس مشرکین را زد تا اسلام آورند و خدا را عبادت نمایند. اگر چنین نبود ثواب و عقابی نبود. هیچ پرده و پوششی بین او و خدا نیست، هیچ حجاب و مانعی بین او و خدای تعالی نیست، او خود واسطه و پرده بین خدا و خلق است. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود که آن دینی را که خدا برای شما تشریع کرده بود، همان را برای نوح و سایر انبیا وصیت و وحی کرده بود. (مجلسی، ۵۵/۴۰)

صدر روایت نبوی با تحضیض آغاز شده که بر ممتنع بودن مضمون عبارت بعدیش دلالت دارد. استعمال "لولا" در ابتدای عبارت شریفه افاده می کند بر معنای مبالغه و تأکید و تحریض آن حضرت بر کلامشان. یعنی اگر حضرت مولی (ع) نبود، هرگز عبارات بعدی محقق نمی‌شد. در واقع سیاق عبارت شریفه افاده حصر می‌کند، یعنی بواسطه وجود مقدس آن حضرت است که عبودیت و معرفت برای خلق امکان تحقق دارد و در غیر اینصورت فقاهت و تفقه در دین بلامعنا بود. پس تمییز حق از باطل، ایمان از کفر به واسطه آن حضرت است. ظهور عبودیت الهی و حجیت تکالیف الهی بر ذمه عباد و به بیان دیگر حق الطاعه مولی به واسطه آن حضرت محقق شده است، زیرا حضرت خاتم النبیین(ص) در این عبارت می فرمایند: ثواب و عقاب به سببیت آن حضرت محقق شده است و اثیب و اعاقب از متعلقات حجیت است. عبارت پایانی روایت نبوی نیز به صدر آیه ۱۳ سوره مبارکه شوری[۱] اشاره دارد و مشعر به همان مطلب وحدت دین است. آن حضرت با تصریح به این

---

۱. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً ..»

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

آیه شریفه در واقع تاکید فرمودند که ولایت حضرت امیرالمومنین (ع) اختصاص بـه زمـان خاص ندارد، بلکه برای تمام امم این مهم حجت بوده است. پس دلالت این روایـت شـریفه ذیل بحث وحدت اصل دین بر این مطلب اشعار داشت که تحقـق عبودیـت و حـق الطاعـه مولی انحصارا به واسطه ولایت حضرت امیرالمومنین (ع) تحقق می یابد. به همین دلیل است که تفقه در دین مساوقِ تعمق در معرفت و ولایت امام می‌باشد. و از اطلاق روایـت مـذکور تسرّی این اصل بر جمیع ازمنه تحصیل شد.

۲ـ۲ـ۲. روایت دوم

حضرت أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) در روایتی می‌فرماید: «**نَحْنُ النُّجَبَاءُ وَ نَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَوْلَادُ الْأَوْصِيَاءِ وَ نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ؛ فَقَالَ فِي كِتَابِهِ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّـذِي أَوْحَيْنا إِلَيْکَ يَا مُحَمَّدُ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْـراهِيمَ وَ مُوسـى وَ عِيسـى**»؛ مـا نجبـائیم، و مـائیم بازماندگان پیغمبران، و مائیم فرزندان اوصیاء، ما شخصیت‌های ممتاز کتاب خدا هسـتیم، و ما به پیغمبر نزدیک تریم تا مردم دیگر، و "ما کسانی هستیم که خـدا دیـنش را بـرای مـا تشریع کرد"، چنانچه در آیه شریفه ۱۳ شوری فرمود: **شَرَعَ لَكُمْ مِـنَ الـدِّينِ مـا وَصَّـى بِـهِ نُوحا**. (کلینی، ۲۲۴/۱)

ملاحظه می‌شود که مُسندات در کلام حضـرت رضـا (ع) معرفـه آمـده اسـت و چنـین استعمالی دلالت بر قصر مسند بر مسند الیه دارد. به بیان دیگر مسندات در عبارات شـریفه روایت منحصرا به ائمه اطهار(ع) خلاصه می شود. پس فقط ایشان نجباء، أفراط انبیـا، اولاد اوصیا و شخصیت‌های ممتاز کتاب خدایند. آن حضرت ضمن روایت شریفه به این عبـارت تصریح می فرمایند که: "**نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ**" یعنی در صدرِ ضمیر متکلم مع الغیـر از لام تعلیل استعمال شده است؛ و چنین استعمالی مفید فایده علت وقوع فعل اسـت؛ یعنـی جهت تشریع دین، بخاطر ما اهل بیت (ع) بوده است. پس حقیقت دیـن، ولایـت امـام هـر زمان است که در این عصر وجود مبارک و مقدس حضرت ولی الله الاعظم (عج) می‌باشد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

۲ـ۲ـ۳. روایت سوم

وجه دیگری از این مثبتاتِ استنباط در روایت ذیل ظاهر شده است: روزی اصحاب خدمت امام صادق (ع) رسیده و پرسیدند: «**هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَعْرِفُ الْأَئِمَّةَ؟ قَالَ: قَدْ كَانَ نُوحٌ يَعْرِفُهُمْ، الشَّاهِدُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى، قَالَ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً**»؛ آیا رسول خدا (ص) امامان (ع) را می‌شناخت؟ آن حضرت فرمود: نوح (ع) آنان را می شناخت و گواهش فرمایش خدای عزّ و جلّ است که: «خداوند دینی را برای شما تشریع کرده که نوح را بدان سفارش فرموده و به تو نیز همان را وحی کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را نیز بدان سفارش کردیم». آن حضرت اضافه فرمود: برای شما ای گروه شیعه دینی تشریع کرده که آن را به نوح سفارش نموده است. (مجلسی، ۴۵/۳۸؛ ابن ابی زینب، ۱۱۳)

سائل در پرسش خود از شناخت أئمه نزد پیامبر خاتم سوال می‌کند و امام (ع) پاسخ به چنین سوالی را با قیاس اولویت تحکیم می‌بخشند تا حجیت آن بتمامه و کماله در منطوقش ثابت باشد. آن حضرت با سیاق تاکیدی می فرماید: **قَدْ كَانَ نُوحٌ يَعْرِفُهُمْ**، این استعمالِ ضمیر جمع، اشعار به شناخت پیامبر و ائمه (ع) دارد. یعنی قطعا نوح جمیع ایشان را می شناخته است تا چه رسد به شناخت حضرت ختمی مرتبت نسبت به ائمه اطهار (ع). سپس جهت تحکیم این معنا و اثبات این مطلب که معرفت امام متوقف بر نبی نبوده بلکه برای أمم هر عصر بمیزان تعقل شان، این معرفت تحصیل شده است، در انتهای کلام نورانیشان تصریح به وحدت دین قیّم که حقیقت آن ولایت ائمه طاهرین (ع) می باشد، از زمان نوح تا کنون می‌کند. بنابراین به استنادِ مفهومِ مستفاد به واسطه اولویت در روایت شریفه بدست آمد که تشخّص و بسیط دین به ما هو، به ائمه معصومین (ع) است و جمیع انبیاء به این حقیقت واحد، معرفت داشته‌اند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

۲ـ۲ـ٤. روایت چهارم

حضرت صادق (ع) می فرماید: خداوند به انبیا چیزی نداد، مگر آنکه کلیه آنچه را که به آنها داده بود، به حضرت محمد(ص) داد و صحفی که خداوند در حضرت قرآن می فرماید: صحف ابراهیم و موسی، نزد ما اهل بیت (ع) است.[۱] (مجلسی، ۱۸۴/۲۶؛ فیض کاشانی، ۵۵۵/۳). حضرت رضا(ع) می فرماید: رسول خدا (ص) وارث علم تمام انبیاست.[۲] (کلینی، ۲۲۴/۱) سپس این کلام را ادامه داده و می فرماید: ما ائمه(ع) وارث تمام علم و کتب انبیا و حضرت خاتم هستیم.[۳] (قمی، ۱۰۵/۲؛ صفار، ۱۲۰/۱) پس جمیع وجوه انبیا و رسل در حضرت خاتم النبیین اجتماع یافته است و از آن حضرت به ائمه اطهار (ع) منتقل گشته است.[۴] بنابراین گرچه دین میان همه انبیاء واحد بوده و جمیع ایشان نسبت به ائمه اطهار(ع) که همان حقیقت دین می‌باشند، معرفت داشته اند اما شریعت و دینِ پیامبر خاتم از همه انبیاء کاملتر بوده و جمیع آنچه به آن حضرت رسیده، همگی نزد ائمه (ع) موجود است.

حال که این مطلب روشن شد، ضرورت دارد تا وجه این اولویت و اکمال را بررسی نماییم. دین در زمان حضرت خاتم النبیین(ص) به أکمل و أتم وجه خود رسید. تعلیل این اولویت با درایت در مجموعه مسانید ذیل قابل اصطیاد است.

در حدیث قدسی خطاب به پیامبر خاتم(ص) آمده است: «**إنّی لم أبعث نبیّا قطّ إلّا جعلت علیّاً معه سرّاً، و جعلته معک جهراً**»؛ من پیامبری را مبعوث نکردم، مگر اینکه علی(ع) در سرّ با آنها بود و علی(ع) را با تو در جهر و آشکارا قرار دادم. (حافظ برسی،

---

[۱] «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ أَعْطَى مُحَمَّداً جَمِيعَ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ، وَ عِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى»

[۲] «إِنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِين»

[۳] «نَحْنُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ أُولِي الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُل»

۴. «إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّداً وَ إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ تِبْيَانَ مَا فِي الْأَلْوَاح». (کلینی، ۱۴۰۷، ج۱، ص۱۳۸)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

۱۳۲) از همین رو بود که آیه شریفه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُم وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً»، زمانی نازل شد که رسول خدا (ص) دست امیرالمومنین (ع) را بالا برده و فرمودند: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاه» و با این عبارت متواتره شأن ولایت حضرت مولی و ائمه بعد از ایشان را ابلاغ فرمودند و اینگونه بود که رسالت حضرت خاتم به إکمال رسید. (صدوق، ۲) بنابراین حقیقت دین که مأمومین ملتزم به تفقه در آن شده اند، فی‌الواقع اقامه ولایت امام هر زمان است.

۳ـ حکم تفقه در دین

حال که مدلولات ظاهری و باطنی تفقه در دین تشریح شد، نوبت به بررسی حکم تفقه می رسد و برای این منظور به نص آیه شریفه «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّین» رجوع می کنیم. صدر آیه شریفه «فَلَوْ لا نَفَرَ»، بیانگر حکم نفر در هیئت الزام است، چون بیان شد که لولا ظهور در تحضیض دارد و این تحضیض ظهور در عقوبت ترک و بالملازمه بر ایجاب دلالت می کند. بنابراین کریمه ظهور در وجوب دارد. اما وجوبِ نفر به قراین حاکمه، نفسی نیست، بلکه غیری است؛ یعنی الزام به کوچ در کریمه، مقدمه تحقق امر دیگریست. و این استنباط با "لیتفقهوا" تایید می‌شود، زیرا عبارت شریفه مشیر به تعلیل و غایت است. وقتی امر بر چیزی تعلق یابد که واجد غایت است، یعنی آن غایت، هدف اصلی امر بوده، بعبارت دیگر مغیا مقدمه تحقق امر است؛ پس در اینجا که غایت نفر، تفقه است، هدف اصلی امر همان تفقه در دین می باشد و خودِ نفر، مقدمه تحقق تفقه است. پس نفر واجب غیری و مقدمی است و ذاتا موضوعیت ندارد، بلکه واجب اصلی همان تفقه است.

ثمره این اثبات، بیان این مطلب است که غایتِ وجوب مقدمی منوط به مقدمیت ماموربه است، یعنی اگر مقدمیتِ نفر زائل شود، وجوب آن نیز منتفی می‌شود. پس نفر طریقی برای تفقه در دین است و ذاتا موضوعیت ندارد، بنابراین میتوان گفت وجوب مقدمی یا غیریِ نفر در کریمه، ذکر شخص از اشخاص مقدمات تفقه است، به این ترتیب می توان

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

گفت نه تنها نفر، بلکه هرآنچه برای تفقه مقدمیت داشته باشد (اعم از مقدمات عقلی و مقدمات شرعی که شارع آنها را تشریع فرموده باشد)، تحصیل آن واجب خواهد بود و وجوب آن مقدمات مقید به غایت یعنی تفقه در دین خواهد بود. بیان این مطالب همگی اشعار بر شدت اهمیت و حثّ تفقه در دین نزد مولی دارد. پس امر تفقه در اینجا وجوب نفسی دارد و نفس تفقه در دین است که برای مولی ارزشمند می باشد. ضم قراین متصله و منفصله دیگر به کریمه این استنباط را تقویت می‌کند.

۳ـ۱. دلیل اول

ذیل موضوع شناسی تفقه در دین به صحیحه امام صادق (ع) تصریح شد. انتهای روایت شریفه را جهت تبیین حکم تفقه در دین و تعمق در معرفت امام مورد مداقه قرار می دهیم. **عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَاباً، فَانَّهُ مَن لَم يَتَفَقَّه فی دینِ الله لَم يَنظُرِ اللهُ اليهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَم يُزَكِّ لَهُ عَمَلاً**». (کلینی، ۳۱/۱) در روایت مشابه دیگر از همان حضرت، صدر روایت با صیغه امر آمده است: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَاباً فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يُزَكِّ لَهُ عَمَلًا» (برقی، ۲۲۸/۱) در هر دو صورت، روایات در هیئت الزام و استغراق به وجوب تفقه در دین یا وجوب تدبر در معرفت امام نقل شده است. ذیل این روایات با لحنی مشدّد و موکّد به تعلیل وجوب تفقه در دین اشاره می کند: «لَم يَنظُرِ اللهُ اليهِ» وَ «لَم يُزَكِّ لَهُ عَمَلاً». پس کسی که ترکِ این واجب را کند، یعنی به تفقه در دین نپردازد، خداوند روز قیامت به او توجه نمی‌کند و عملش مزکی نیست. این عبارات (لَم يَنظُرِ اللهُ اليهِ وَ لَم يُزَكِّ لَهُ عَمَلاً) دلالت بر عقاب در صورت ترک تکلیف واجب دارد. اینکه امام (ع) می فرماید: خداوند به او توجه نمی‌کند، شدیدترین عقابها است، زیرا محرومیت و از دست دادن عنایت مولی شدیدترین و سخت‌ترین عذابها تلقی می شود. عبارت دوم «**لَم يُزَكِّ لَهُ عَمَلاً**»، به معنای "**لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ عَمَلا**" می باشد؛ یعنی با ترک تفقّه، مطلوبِ شارع امتثال نمی‌شود، پس اعمال او مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

۳ـ۲. دلیل دوم

ابوحمزه ثمالی از کبار، شیوخ و خواص اصحاب، از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «**لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالتَّفَقُّه**»؛ هیچ عبادتی نیست مگر با تفقه. (کلینی، ۲۳۴/۸؛ متقی الهندی، ۳۱۵/۱۰) این عبارت شریفه "**لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالتَّفَقُّه**" دلالت دارد بر این مطلب که عبادت صرفا با تفقه حاصل می شود. روایت شریفه مصدَّر به لای نفی جنس است و لا، نفیِ طبیعت و ماهیت می کند. پس از این قاعده به دست می آید که تفقه در حقیقتِ عبادت مدخلیت دارد. یعنی هر عبودیتی مد نظر مولی نیست و از منظر شارع مقدس هر عبادتی، عبادت تلقی نمی شود. به بیان دیگر عبادت از جانبِ مولی وضع شده برای عبادت متفقهانه، پس عبادت بدون تفقه که فاسد است، تخصّصا از عنوان عبادت خارج می باشد، یعنی عبادت بدون تفقه از ابتدا ذیل موضوع عبادت قرار نگرفته و از حقیقت عبادت خارج است. بنابراین عنوان عبادت اصلا به عبادت بدون تفقه صدق نمی‌کند. علیت این امر در کلام ثقلین؛ قرآن کریم و أئمه أطهار (ع) تبیُّن می‌یابد. وفق آیات شریفه قرآن کریم، هدف خلقت، عبودیت است؛ «**ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون**» (الذاریات، ۶۵). اما تحققِ عبودیت که خود امر واجبی است، منوط به واجب دیگری می باشد که آن معرفت مقرِّب است؛ «**أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُه مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ**». عبودیت خداوند متعال بدون معرفت مقرِّب، توهّم است و عبادت متوهمانه، کفر است، پس عبادت بدون تفقه، عبادت فاسد است و عبادت فاسد، عبادت نیست. چنانچه در صحیحه امام صادق(ع) آمده که آن حضرت فرمود: «**مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَر**». (کلینی، ۸۷/۱) معرفت مقرِّب همان معرفة الامام است که غیر آن وهم و سراب می باشد.[۱] پس حقیقت

---

۱. حضرت امیرالمومنین (ع) در کلامی تصریح می‌فرماید که وهم مخالف واقع است: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُغَيِّرُهُ شَيْءٌ وَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ كُلَّمَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ مُخَالِفُه»؛ هیچ چیز خدای تعالی را تغییر نمی دهد و چیزی به او شباهت ندارد و هر چه در وهم قرار گیرد، خدا غیر آن و مخالف آن است. (دیلمی، ۱۶۵/۱) عبارت "كُلَّمَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ مُخَالِفُه " إشعار به همین مطلب دارد. به لسان حضرت امیرالکلام و هم انسان، نه تنها راه به حقیقت ندارد بلکه سراب است، یعنی انسان را غافل و مشغول به خود می‌کند: «لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَام بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا وَ بِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا وَ إِلَيْهَا حَاكَمَهَا»؛ اوهامِ خلق بر خالق احاطه ای ندارد. اوهام ظلمانی بر متوهم، حاکم است، و مسبب امتناع شناخت حقیقی می‌شود. (شریف الرضی، ۲۶۹)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

عبودیت، معرفت الامام و حرکت در صراط مستقیم ولایت است و کمال این معرفت، معرفت بالنورانیهٔ می‌باشد، مستند به این فرمایش حضرت امیرالمومنین(ع) که می فرماید: «**مَعْرِفَتِی بِالنُّورَانِیَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِی بِالنُّورَانِیَّةِ وَ هُوَ الدِّینُ الْخَالِص**». (مجلسی، ۲/۲۶) مشابه این کلام از حضرت ختمی مرتبت(ص) نیز آمده است که «لَوْ لَا أَنَا وَ عَلِیٌّ مَا عُرِفَ اللَّهُ وَ لَوْ لَا أَنَا وَ عَلِیٌّ مَا عُبِدَ اللَّهُ». (هلالی، ۸۵۸/۲) پس عبادت که امر واجب بر جمیع مکلفین است، بدون ذات و حقیقتش که تفقّه می‌باشد، منتفی است. عبودیت بدون معرفت مقرّب که همان تفقه در معرفهٔ الامام است، تخصصا از عنوان عبودیت خارج است؛ یعنی اصلا چنین عملی، عبادت تلقی نمی شود که ذیل موضوع عبادت قرار گیرد، لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالتَّفَقُّه.

۳ـ۳. دلیل سوم

در صحیحه‌ای از کبار اصحاب از امام صادق(ع) آمده است: «**لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِی [أَصْحَابِنا] ضُرِبَتْ رُؤُوسُهُمْ بِالسِّیَاطِ حَتَّی یَتَفَقَّهُوا**»؛ دلم می‌خواهد تازیانه به سر یارانم بزنند تا در دین تفقه کنند. (کلینی، ۳۱/۱) مفاد این روایت شریفه نیز قرینه‌ای دیگر بر اثبات مدعا و اهمیت تفقه است. تفقه در دین یعنی تعمق در معرفت نورانی امام که همان سیر در صراط مستقیم است. روایت مزبور مصدّر به لفظ "وددت" می باشد. ودّ کلمهٔ تدلّ علی محبّهٔ و به این معناست که با تمنی، متعلق وُد موجود خواهد گشت. پس معنی وُد متضمّن تمنی است و تمنّی، تشهّیِ حصولِ متعلق ودّ است که مشعر به شدت رغبت و اهتمام به امری می باشد. بنابراین هر چند عبارت شریفه با سیاق إخباری بیان شده، اما وقتی امام(ع) آغاز کلام خویش را با تاکید و با عبارت وَدِدْتُ آغاز می‌فرمایند، یعنی متعلق ود یا همان تفقه در دین از شدت اهمیت بسیاری نزد ایشان برخوردار است.

تقویت این استنباط (یعنی شدت تحریض امام بر تفقه)، زمانی تضاعف می یابد که امام(ع) علیرغم آنکه چون پدری شفیق و مهربان برای امت اند، اما برای وصول اصحاب به این غایت جدی‌ترین ضمانت‌ها را قرار می دهند. بنابراین گرچه ظاهر کریمه بر إخبار

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

دلالت دارد اما شدت بعث و تحریض بر ایصال اصحاب به تفقه و تشهّی بر عقاب در صورت عدم جهد در این عرصه مشعر به انشاء حکم می باشد. به بیان دیگر در چنین مواردی میان موالی عرفیه، قصد متکلم در مقام واقع، صرف اخبار نیست، بلکه دستور به اصدار حکمی است، تا چه رسد به اینجا که متکلم امام معصوم و شارع می‌باشد. پس این عبارت خبریه مستعمله در مقام انشاء دال بر وجوب می باشد، بلکه حتی ظهور آن در وجوب اقوی از ظهور هیئت افعل در وجوب است، زیرا متکلم در چنین استعمالی یقین به تحقق ماموربه در خارج دارد. و چنانچه ملاحظه می‌شود رواۀ این حدیث (ابن ابی عمیر، جمیل بن دراج و ابان بن تغلب) از صاحبان اصول، کبار و خواص اصحاب امام صادق (ع) بوده اند. مآلا اینکه اگر کسی بر مدلول وجوبی هیئت خبریه ایراد کند، بدون هیچ تردیدی این استنباط با قراینی که پیشتر بیان شد، تثبیت می شود. پس در این فقره نیز حکم ایجابی تفقه در دین اثبات شد. همچنین از اینکه امام برای ترک این تکلیف، عقاب لحاظ فرمود، (هرچند عقاب در هیئت ودّ تعبیر شد، اما عقاب مستغرق بر جمیع تارکین است؛ یعنی شامل هر یک از اصحاب که ترک این تکلیف کند می‌شود)، به دست می‌آید که وجوب تفقه در دین عینیت دارد.

چنانچه برخی از علما در آرای خویش، ضمن تأکید بر این مهم که تفقه، ایصال به حقیقت دین است، نه صرف علم به ظواهراحکام شرع، "حکم به وجوب عینی تفقه در دین" داده اند؛ از جمله علامه حلی که در کتاب «باب حادی عشر» ادعای اجماع بر این رأی نموده است. (حلی، ۱)

۳ـ٤. دلیل چهارم

در این دلیل نیز حضرت صادق (ع) خطاب به یکی از اصحاب خویش می فرماید: «**لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا. إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَغْنِ بِفِقْهِهِ احْتَاجَ إِلَيْهِمْ، فَإِذَا احْتَاجَ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ**»؛ هر یک از اصحاب ما که در دین تفقه نکند، هیچ خیری در او نیست. هر یک از آنها که در تفقه دینش بی نیاز نباشد به دیگران

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

نیاز پیدا می کند و چون به آنها نیازمند شد او را در ضلالت خویش وارد کننـد در حالیکـه آگاه نیست. (کلینی، ۳۳/۱)

عبارت شریفه مصدّر به حرف لای نفی جنس شده است؛ یعنی امـام صـادق(ع) مطلقـا جنس هر خیری را از مکلفی که تفقه در دین ننموده سلب و منتفی فرموده اسـت. بـه بیـان دیگر کسی که به امام زمانش معرفتی ندارد، هیچ خیری هم در او وجود ندارد. و کسی کـه در او هیچ خیری وجود ندارد یا بعبارت دیگر جنس خیر و مطلق خیر از او منتفـی شـده، پس بجای خیر در او شر وجود دارد. زیرا خیر و شر متقابلان و مخالف یکدیگرند. اگر اصحاب از معرفت امامشان بهره ای برده باشـند، از خیـر در آنهـا وجـود دارد. زیـرا اصـل خیـر، ائمـه معصومین (ع) می‌باشند. چنانچه حضرت صادق (ع) می‌فرماید: «**نَحْنُ أَصْلُ الْخَيْـرِ**»؛ ما اهل بیـت (ع) اصل خیر هستیم. (مجلسی، ۳۰۱/۲۴) به همـین دلیـل همـان حضـرت در روایـت مزبـور می فرمایند اگر کسی در معرفت امامش غور ننموده باشد، خیری در او نیست. و کسی که به خیر متمسک نشده و بهره‌ای از خیر ندارد، پـس بـه شـر متمسـک شـده اسـت؛ چنانچـه حضـرت صادق(ع) می‌فرماید: «**عَدُوُّنَا أَصْلُ الشَّرِّ**». (کشی، ۲۹۱؛ مجلسی، ۲۹۹/۲۴)

به همین سبب آن حضرت با "إذا"ی شرطیه که ظهور بر علیت دارد (در ادامـه روایـت نخست) تصریح می فرمایند که اگر از تفقـه در دیـن مسـتغنی نشـوید، وارد بـاب ضـلالت خواهید شد. «**وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ "فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ" فَإِنَّ لَهُ نـارَ جَهَـنَّمَ خالِـدِينَ فِيهـا أَبَدا**» (آیه مبارکه ۲۳ سوره جن و تفسیر ذیل آن از حضرت امام محمد بـاقر(ع)) ضـلالت، عدول از صراط مستقیم است که ثمره آن دخول در جهنم است. لذا ضلالت و هر مقدمـه ای که منجر به این ذی‌المقدمه شود، حرام است. پس عدم تفقه در معرفت امام هر زمان مسبب دخول در عنوان شر و قرار گرفتن در ضلالت می باشد که حـرام اسـت. پـس بـه اقتضـای ملازمه «امر به شی و نهی از ضد عامش»، تفقه در دین واجب می‌باشد. و چون قرار گـرفتن در مسیر صراط مستقیم بر همه مکلفین واجب و دخول در ضلالت حرام است، وجوب تفقه در دین بر همگان واجب است. بنابراین دلیل چهارم نیز مثبـت مـدعا بـود؛ یعنـی حجیـت معنای آن دال بر وجوب عینی و نفسی و مولوی تفقه در معرفهٔ الامام می‌باشد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

٤ـ وجوب تفقه در دین به قدر بهره مندی از عقل

قابل ذکر است که جایگاه و منزلت هر مؤمنی حسب معرفت او بـه الحـان و معـاریض کلام امامش و معرفت به آنها است. چنانچه حضرت بـاقر (ع) مـی‌فرمایـد: مـن بـه کتـاب حضرت امام علی(ع) نگریستم، پس در آن این مطلب را یافتم کـه «**أَنَّ قِیمَـةَ کُـلِّ امْـرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَی قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُـولِ فِـی دَارِ الدُّنْیَا**». (شیخ صدوق، ۲؛ جمعی از محدثین، ۳۶)؛ «معیار ارزش و مقـام هـر کـس، انـدازهٔ آگاهی و شناخت وی می باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی هنگام سنجش اعمال انسان، به اندازهٔ خردی که در دنیا به او داده است کردارش را حساب می‌کشد». باز در کـلام دیگـری از حضرت امام باقر(ع) آمده است: «**زنهٔ کل امرئ و قدره معرفته**». (نوری، ۸۴/۱؛ جمعـی از محدثین، ۴). انتهای عبارت حدیث مزبور، اشعار به أعاقب و أثیب مکلفـین دارد، یعنـی منجزیت و معذریت تکالیف علی قدر عقولهم است و «**لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها**» (البقره، ۲۸۶). به عبارت دیگر گرچه تفقه در دین واجب است اما میزان نیل بـه آن کـه حقیقـتش همان معرفهٔ الامام می باشد، نسبی است و در وجودهای مختلف بنا به سعهٔ وجودی مکلفین و بهره‌ای که هر مکلف از نعمت عقل برده است، متفاوت و در شئونی متکثر تعریف می‌شود در حالیکه خود آن معرفت مقرِّب واحد است و رسیدن به آن برای همه خلـق لازم، و لـذا آنان در برابر غفلتها، سستی‌ها و.. مسئول‌اند.

نتایج مقاله

حقیقت دین نزد ذات مقدس ربوبیت واحد بوده، و این دین واحد همان اسلام است کـه ظواهر آن در عصر هر نبی مقتضایات خاص خود را داشته اما اصل آن، ظهـور در وحـدت دارد. اسلام (همان دین واحد از ازل الی یـوم القیامـهٔ)؛ تسـلیم در برابـر ولایـت حضـرت امیرالمومنین(ع) است، پس دین همان ولایت و معرفهٔ الامام است. وجوهِ متکثره تبیین شده در کلام نورانی اهل بیت(ع) مثبِت این استنباط بود که معرفهٔ الامام یا همان حقیقـت دیـن،

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

فحوی الخطاب مولی به جمیع انبیاء بوده، لیکن أکمل و أتم وجـه دیـن در زمـان حضـرت خاتم النبیین(ص) به منصه ظهور می رسد، بعبارت دیگر حقیقت ولایت در زمان سایر انبیـا فی السرّ بوده اما در زمان پیامبر اکرم(ص) به جهر بوده است. بنابراین حجیت دلالـت ایـن مطلب تمام می شود که حقیقت دین که مأمومین ملتزم به تفقه در آن شده‌اند، فی الواقع اقامه ولایت امام هر زمان است. و این تفقه در حقیقت دین، واجب نفسی، عینی و مولوی اسـت. و ترک این واجب مولوی ملازم با عقاب و عدم پذیرش اعمال است اگر نگوییم که با ظهور این حکم، ذمه جمیع مکلفین اشتغال یافته، به قدر متیقن ذمه کل مسلمین نسبت به امر تفقـه در ولایت و معرفت مولانا صاحب الزمان(عج) مشغول شده و «اشتغال ذمه یقینی مسـتدعی برائت ذمه یقینی» است. به این ترتیب تفقه و تعمق در حقیقت دین یا ولایت امام هر زمـان واجب عینی می باشد. این عینیت وجوب تفقه در معرفت امام با قراین دیگر آنقـدر تقویـت می یابد که جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد تا بخواهیم به اصالهٔ الاطلاق (کـه نتیجـه آن هم عینیت وجوب است) تمسک جوییم. البته میزان نیل به معرفهٔ الامـام نسـبی اسـت و در وجودهای مختلف بنا به سعهٔ وجودی او و بهره‌ای که هر مکلف از نعمت عقل بـرده اسـت، متفاوت می‌باشد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم

۲. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیهٔ فی الأحادیث الدینیهٔ، قم: دار سید الشهدا للنشر، ۱۴۰۵ق.

۳. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبهٔ (للنعمانی)، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ش.

۴. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، الخصال، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.

۵. همو، الأمالی(للصدوق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.

۶. همو، معانی الأخبار ، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.

۷. همو، علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.

۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.

۹. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب)، قم: علامه، ۱۳۷۹ش.

۱۰. استرآبادی، علی، تأویل الآیات الظاهرهٔ فی فضائل العترهٔ الطاهرهٔ، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.

۱۱. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه بعثه، ۱۳۷۴ش.

۱۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.

۱۳. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحهٔ، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ش.

۱۴. الترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بی جا، نرم افزار مکتبه الشامله، بی‌تا.

۱۵. التفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر بن عبد الله، شرح مقاصد فی علم الکلام، باکستان: الناشر دارالمعارف النعمانیهٔ، ۱۴۰۱ق.

۱۶. جمعی از محدثین، الأصول الستهٔ عشر، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۳ق.

۱۷. حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیر المؤمنین علیه السلام، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۲ق.

۱۸. حلی، حسن بن یوسف، الباب الحادی العشر، بی جا: موسسه مطالعات اسلامی، بی‌تا.

۱۹. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ق.

۲۰. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلی الصواب، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.

۲۱. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، مصر: الهیئهٔ المصریهٔ العامهٔ للکتاب، ۱۹۹۰م.

۲۲. الشبستری، عبدالحسین، علوم القرآن، نرم افزار مکتبه الشامله، بی‌تا.

۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغهٔ، محقق: صالح صبحی، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.

۲۴. الشیبانی، أحمد بن حنبل أبوعبدالله، مسند الإمام أحمد بن حنبل، الناشر : القاهرهٔ، مؤسسهٔ قرطبهٔ، بی‌تا.

۲۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

۲۶. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی (للطوسی)، قم: دار الثقافه، ۱۴۱۴ق.
۲۸. عسقلانی، أحمد بن علی، إطراف المُسْنِد المعتَلِی بأطراف المسنَد الحنبلی، بیروت: دار الکلم الطیب، بی‌تا.
۲۹. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، الوافی، اصفهان: کتابخانه امام أمیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.
۳۰. قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۳۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی ـ إختیار معرفهٔ الرجال، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۴۰۹ ق.
۳۲. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران: مؤسسهٔ الطبع و النشر فی وزارهٔ الإرشاد، ۱۴۱۰ ق.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۴. المتقی الهندی، علاء الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، محقق: بکری حیانی، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۱ق.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۳۷. النمری، یوسف بن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، بیروت: الناشر دار الکتب العلمیهٔ، ۱۳۹۸ش.
۳۸. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۳۹. هروی، احمد بن محمد، الغریبین، تحقیق محمود محمد الطناحی، قاهره: انتشارات المجلس الاعلی للشئون الاسلامیه، ۱۳۹۰ش.
۴۰. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم: نشر الهادی، ۱۴۰۵ق.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.13.25.1.0]
[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]